TRANSCRIPT · EPISODE 205

# They Made Me the Boss of People Older Than Me | Juan's Second Year, Chapter 1

English learning resource · FA

**Line-by-line · English + Persian**

111 lines

**Study task: Listen again and notice the expressions you studied.**

Welcome to Your English Toolbox, the podcast that trains your English while you live your real life.

به Your English Toolbox خوش آمدید، پادکستی که انگلیسی شما را در زندگی روزمره تقویت می‌کند.

I am Martin.

من مارتین هستم.

And I am Julia.

و من جولیا هستم.

You met Juan earlier in our final Small Talk conversation.

پیش‌تر در آخرین گفت‌وگوی اسمال تاک با خوان آشنا شدی.

Today, he is back to tell his own stories.

امروز برگشته تا داستان‌های خودش را تعریف کند.

Hello, I am Juan.

سلام، من خوان هستم.

I am twenty-four, and I am from Sants, a neighbourhood in Barcelona.

بیست‌وچهار ساله‌ام و اهل سانتس، محله‌ای در بارسلونا هستم.

I moved to Wolverhampton to study business.

برای تحصیل در رشته مدیریت به ولورهمپتون نقل مکان کردم.

I also work in a café near the station.

در کافه‌ای نزدیک ایستگاه هم کار می‌کنم.

How did you feel after that conversation?

بعد از آن گفت‌وگو چه احساسی داشتی؟

I liked it very much.

خیلی خوشم آمد.

It was strange to hear my story on a podcast, but I loved talking with you.

شنیدن داستان خودم در پادکست عجیب بود، اما از صحبت با شما خیلی لذت بردم.

We spoke about my first year here, when I could understand English but could not always join the conversation.

درباره سال اولم اینجا حرف زدیم، وقتی انگلیسی را می‌فهمیدم اما همیشه نمی‌توانستم وارد گفت‌وگو شوم.

I understood almost everything, but I still felt outside the room.

تقریبا همه‌چیز را می‌فهمیدم، اما باز هم احساس می‌کردم از جمع بیرونم.

And you think some listeners know that feeling.

و فکر می‌کنی بعضی شنونده‌ها این احساس را می‌شناسند.

Yes.

بله.

Maybe you have studied English for years, and you still hesitate when somebody speaks to you at work.

شاید سال‌هاست انگلیسی می‌خوانی، اما وقتی کسی در محل کار با تو حرف می‌زند هنوز مکث می‌کنی.

Maybe you know the words, but your voice disappears when the moment is important.

شاید کلمه‌ها را می‌دانی، اما در لحظه مهم صدایت بند می‌آید.

That happened to me.

برای من هم همین‌طور بود.

I was good at exercises, but becoming fluent with real people was much harder.

در تمرین‌ها خوب بودم، اما روان صحبت کردن با آدم‌های واقعی خیلی سخت‌تر بود.

I had to learn how to ask for help, how to make friends, and how to speak when I was afraid of making a mistake.

باید یاد می‌گرفتم کمک بخواهم، دوست پیدا کنم و حتی وقتی از اشتباه کردن می‌ترسیدم حرف بزنم.

Is that why you wanted to come back?

برای همین می‌خواستی برگردی؟

Yes, and because you invited me.

بله، و چون شما دعوتم کردید.

I enjoyed our last conversation so much that I am joining the team in two new programmes.

از گفت‌وگوی قبلی‌مان آن‌قدر لذت بردم که حالا در دو برنامه تازه به تیم می‌پیوندم.

During the week, I will share a short episode about a phrase or a misunderstanding from everyday life.

در طول هفته قسمت کوتاهی درباره یک عبارت یا سوءتفاهم روزمره خواهم داشت.

On Sundays, I will spend more time with Martin and Julia telling you what happens in my second year here.

یکشنبه‌ها وقت بیشتری را با مارتین و جولیا می‌گذرانم و از اتفاق‌های سال دومم اینجا می‌گویم.

I will share the things that helped me, and the things I got wrong, so you can use them in your own life.

چیزهایی را که کمکم کردند و اشتباهاتی را که کردم با شما در میان می‌گذارم تا در زندگی خودتان به کار ببرید.

These are small moments from real life, not perfect conversations from a textbook.

این‌ها لحظه‌های کوچک زندگی واقعی‌اند، نه گفت‌وگوهای بی‌نقص یک کتاب درسی.

The short weekly show is called What Does That Even Mean?

نام برنامه کوتاه هفتگی What Does That Even Mean است.

And this longer Sunday conversation is Juan's Second Year.

و این گفت‌وگوی طولانی‌تر یکشنبه‌ها Juan's Second Year نام دارد.

That gives us a reason to follow you each week.

پس دلیلی داریم که هر هفته داستانت را دنبال کنیم.

And you do not have to hear the earlier episodes to join us today.

برای همراه شدن با ما امروز لازم نیست قسمت‌های قبلی را شنیده باشی.

Although I hope you will.

هرچند امیدوارم گوششان بدهید.

So, what happened at the café?

خب، در کافه چه اتفاقی افتاد؟

A few Saturdays ago, my manager Dawn took me into the back room.

چند شنبه پیش، مدیرم داون مرا به اتاق پشتی برد.

It is not really a room, just some boxes and one chair.

راستش اتاق نیست، فقط چند جعبه و یک صندلی است.

I thought I had done something wrong.

فکر کردم کار اشتباهی کرده‌ام.

And had you?

و واقعا کرده بودی؟

No.

نه.

She asked me to run the Saturday shift.

از من خواست شیفت شنبه را اداره کنم.

She told me I was the person who asked questions when I did not understand.

گفت من کسی هستم که وقتی چیزی را نمی‌فهمم سؤال می‌پرسم.

That is quite a change from your first year.

این نسبت به سال اولت تغییر بزرگی است.

A year ago, I nodded at everything.

یک سال پیش برای همه‌چیز سر تکان می‌دادم.

Now, asking questions helped me get this job.

حالا سؤال پرسیدن کمکم کرد این کار را بگیرم.

Did you tell your mother?

به مادرت گفتی؟

On our Sunday call, at seven, as always.

در تماس یکشنبه‌مان، ساعت هفت، مثل همیشه.

I knew the English words shift supervisor immediately.

واژه‌های انگلیسی shift supervisor فورا به ذهنم آمد.

I had to stop and remember the Spanish word encargado.

مکث کردم تا واژه اسپانیایی encargado را به یاد بیاورم.

And then came your first shift in charge.

و بعد نخستین شیفتت در مقام مسئول رسید.

Yes.

بله.

At eleven, the empty glasses came back from the tables.

ساعت یازده، لیوان‌های خالی از میزها برگشتند.

Usually, I carry them to the back.

معمولا خودم آن‌ها را به پشت می‌برم.

This time, I needed to ask Sue to do it.

این بار باید از سو می‌خواستم این کار را بکند.

Who is Sue?

سو کیست؟

She is fifty-six and has worked there for eleven years.

پنجاه‌وشش سال دارد و یازده سال است آنجا کار می‌کند.

She knows that café better than I do.

او آن کافه را بهتر از من می‌شناسد.

What did you say?

چه گفتی؟

I said, take the glasses to the back.

گفتم: لیوان‌ها را به پشت ببر.

The instruction was clear.

دستور روشن بود.

What happened next?

بعد چه شد؟

She took the glasses.

لیوان‌ها را برداشت.

But she looked at me, and I thought I had sounded rude.

اما به من نگاه کرد و فکر کردم لحنم بی‌ادبانه بوده است.

I did not ask her, so I cannot know exactly what she felt.

از او نپرسیدم، پس دقیقا نمی‌دانم چه احساسی داشت.

Still, I felt uncomfortable, and I carried everything myself for the next four hours.

با این حال معذب شدم و چهار ساعت بعدی همه‌چیز را خودم حمل کردم.

That must have been exhausting.

حتما خیلی خسته‌کننده بوده است.

It was.

همین‌طور بود.

On the number four bus home, I remembered how Sue had asked me to carry glasses in the past.

در اتوبوس شماره چهار، در راه خانه، یادم آمد سو قبلا چطور از من می‌خواست لیوان‌ها را ببرم.

What did she say?

چه می‌گفت؟

She said, do you want to take the glasses to the back?

می‌گفت: می‌خواهی لیوان‌ها را به پشت ببری؟

And you realised it might have been a request.

و متوجه شدی که شاید درخواستی بوده است.

Yes.

بله.

I had heard the words as a question about what I wanted.

من آن کلمات را پرسشی درباره خواسته خودم فهمیده بودم.

But in that situation, she probably meant, please take the glasses to the back.

اما در آن موقعیت احتمالا منظورش این بود: لطفا لیوان‌ها را به پشت ببر.

That is easy to miss when you are learning the language.

وقتی زبان را یاد می‌گیری، ممکن است به‌راحتی متوجه این نکته نشوی.

It is also worth checking the situation before deciding what somebody means.

بهتر است پیش از نتیجه‌گیری درباره منظور کسی، به موقعیت هم توجه کنیم.

Words, tone, relationship and urgency all matter.

واژه‌ها، لحن، رابطه و فوریت همگی مهم‌اند.

And a direct instruction can be appropriate, especially when something needs doing immediately.

دستور مستقیم هم می‌تواند مناسب باشد، به‌ویژه وقتی کاری باید فورا انجام شود.

I wish somebody had told me that a year ago.

کاش کسی یک سال پیش این را به من گفته بود.

Let us practise two useful ways to make the request.

بیایید دو روش کاربردی برای مطرح کردن این درخواست تمرین کنیم.

Listen, then repeat during the pause.

گوش کن و در مکث تکرار کن.

Could you take the glasses to the back?

می‌توانی لیوان‌ها را به پشت ببری؟

That sounds like a request, especially with a friendly tone.

این شبیه درخواست به گوش می‌رسد، به‌ویژه با لحنی دوستانه.

Would you mind taking the glasses to the back?

ممکن است لیوان‌ها را به پشت ببری؟

After would you mind, use a verb ending in I-N-G.

بعد از would you mind فعل با پسوند I-N-G می‌آید.

Taking, not take.

Taking، نه take.

You can add when you get a chance if the task is not urgent.

اگر کار فوری نیست، می‌توانی when you get a chance را اضافه کنی.

Could you take the glasses to the back when you get a chance?

می‌توانی وقتی فرصت کردی لیوان‌ها را به پشت ببری؟

That gives the other person some flexibility.

این به طرف مقابل کمی انعطاف می‌دهد.

More words do not automatically make a request more polite.

کلمات بیشتر لزوما درخواست را مؤدبانه‌تر نمی‌کنند.

Choose a sentence that fits the person, the moment and the work.

جمله‌ای انتخاب کن که با شخص، موقعیت و کار سازگار باشد.

And if someone asks you, do you want to take the glasses to the back, listen for the context.

و اگر کسی گفت do you want to take the glasses to the back، به موقعیت توجه کن.

It may be a real question, or it may be a gentle request.

ممکن است پرسشی واقعی باشد یا درخواستی ملایم.

And if I cannot do it immediately, I can say, I can do it after I finish this.

و اگر نمی‌توانم فورا انجامش بدهم، می‌توانم بگویم: وقتی این کارم تمام شد، انجامش می‌دهم.

Exactly.

دقیقا.

You can also ask, would you like me to do that first?

می‌توانی بپرسی: می‌خواهی اول آن را انجام بدهم؟

What will you do differently on your next shift?

در شیفت بعدی چه کار متفاوتی می‌کنی؟

I will ask Sue instead of guessing what her look meant.

به‌جای حدس زدن معنای نگاه سو، از خودش می‌پرسم.

And I will remember that being in charge does not mean I have to sound like somebody else.

و یادم می‌ماند که مسئول بودن به این معنا نیست که باید مثل کس دیگری حرف بزنم.

What is coming next Sunday?

یکشنبه بعد چه خواهد شد؟

I need to talk to someone about coffees that were made incorrectly.

باید با کسی درباره قهوه‌هایی که اشتباه آماده شده‌اند صحبت کنم.

I have been thinking about it since Tuesday.

از سه‌شنبه به آن فکر کرده‌ام.

Then we will work through that together next week.

هفته آینده با هم آن را بررسی می‌کنیم.

Before you go, there is another episode you can listen to.

پیش از رفتنت، قسمت دیگری هم هست که می‌توانی گوش بدهی.

Who Are You in English? explores why speaking another language can make you feel different from your usual self.

قسمت Who Are You in English بررسی می‌کند چرا صحبت کردن به زبانی دیگر می‌تواند حس تو نسبت به خودت را تغییر دهد.

I knew every word I said to Sue.

همه کلماتی را که به سو گفتم بلد بودم.

I still did not sound like the person I wanted to be.

با این حال، آن‌طور که می‌خواستم به گوش نرسیدم.

That is why these two episodes belong together.

برای همین این دو قسمت به هم مربوط‌اند.

Find the transcript, the vocabulary and the free study materials on yourenglishtoolbox.com.

متن گفت‌وگو، واژگان و منابع آموزشی رایگان را در yourenglishtoolbox.com پیدا می‌کنی.

Thank you for spending this time with us.

ممنون که این زمان را با ما گذراندی.

Thank you for listening to my story.

ممنون که به داستانم گوش دادید.

See you next Sunday.

یکشنبه آینده می‌بینمت.